

## تأثر حافظ از سعدی

مقایسه همتی که محققین و دانشمندان مغربزمین در احیاء آثار و افکار و ابضاح جزئیات و نکات شرح زندگی و احوال نوابغ ادبی خود بمنصه ظهور رسانیده اند با کوتاهی تأسف آوری که طبقه فاضله و اهل دانش و تحقیق ما در باره بزرگان شعر و ادب و مفاخر و نوابغ خود روا داشته اند نتیجه ای جز یأس و شرمندگی و سرشکستگی برای هم میهنان آن بزرگان بیار نخواهد آورد. تحقیقاتی که در باره بزرگترین نوابغ شعر و ادب فارسی چه از طرف دانشمندان داخلی و چه از جانب محققین خارجی بعمل آمده است از لحاظ کم و کیف هرگز قابل مقایسه با ارزش و دقت و عظمت تحقیقات و کارهایی که در مورد یکی از متوسطین ادبا و شعرای مغربزمین انجام یافته نیست، و با وجود اینکه بنظر میرسد از اوائل دوره مشروطیت نهضت قابل توجهی در عالم تحقیق و تنبغ ادبی و علمی در ایران پیدا شده ولی بعلمت دو نقص بزرگ نتیجه مطلوب ازین کوششها بدست نیامده است و تا کوششهای محققین و دانشمندان ما در مسیر صحیحی وارد نشود همواره از کار بسیار نتیجه اندک بدست خواهیم آورد، و این رکود و کندگی در احیاء و تدوین آثار و مدارک ادبی طبعاً تجدد و پیشرفت صحیح و پشتوانه دار در عالم زبان و ادبیات فارسی را تا نا میسر خواهد ساخت. • یکی از این دو نقص توجه بلزوم و اهمیت تصحیح و چاپ مدارک و آثار چاپ نشده فارسی (منظور عدم توجه عمومی و دسته جمعی اهل

فضل و دانش است و بدون تردید از اظهار علاقه ها و توجهات خصوصی و انفرادی بمصدق «با يك گل بهار نمیشود» نتیجه منظور بصورتی که مورد بحث ماست بدست نخواهد آمد) و دومی عدم توجه اهل فضل و تحقیق با اهمیت فوق العاده و لزوم گرد آوردن مواد و مدارك و اسناد و توجه و اقبال بمباحث و تحقیقات کلی است که بدون فراهم بودن مواد و مدارك، مفید نتیجه قابل انکاء علمی و تحقیقی نتواند بود و این نظر در مورد اغلب رشته های ادبی چون دستور زبان فارسی و تاریخ ادبیات و فرهنگ نویسی صادق است. روش صحیحی که باید برای جبران رکود و عقب ماندگیهای گذشته و تضمین سرعت توأم با دقت سیر تحقیقات ادبی برگزیدر رفع دو نقیصه مذکور در بالا یعنی ایجاد نهضتی در چاپ و انتشار مدارك و اسناد خطی و طبع نشده و تصحیح و تجدید طبع چاپهای مغلوط گذشته (بخصوص چاپهای قدیم ایران و هند) و تحقیق دقیق و انتقادی در باره احوال و آثار بزرگان شعر و ادب با ترتیب اهمیت و مرجعیت آثار آنانست. بعنوان نمونه کامل کارهای ادبی و تحقیقی مفید و پر ارزش میتوان از سلسله تألیفات و کارهای بی نظیر استاد بزرگوار آقای بدیع الزمان فروزانفر در باره «آثار مولانا جلال الدین» و «مدارك راجع بمولانا» و تحقیقات و کارهای مفید محقق دانشمند آقای دکتر محمد معین در زمینه «طرح دستور زبان فارسی» و «تصحیح انتقادی برهان قاطع» نام برد.

نگارنده در سخنرانی سه ماه پیش خود در دانشکده ادبیات طرح زیرین را که جنبه عمومی دارد بعنوان «طرح تحقیق در احوال و آثار و سبک حافظ» مطرح کرد و چون برای ورود در تحقیقی که موضوع این مقاله است وقوف بمقام و اهمیت این نوع تحقیق در سلسله تحقیقات راجع بهر شاعر لزوم دارد ملخصاً از نظر خوانندگان فاضل میگذراند :

## طرح تحقیق در باره احوال و سبک و مقام يك شاعر

زندگی و سبک يك شاعر باید از جنبه های متعدد مورد تحقیق و مطالعه قرار گیرد. اهم آنها را از این قرار است :

- ۱ - زندگی و محیط خصوصی او : خانواده ، تحصیلات و معلومات ، محیط تربیت
- ۲ - محیط عمومی زندگی شاعر :

الف - محیط تاریخی: درچه دوره‌ای، در زمان کدام پادشاهان و حکام و مقارن با حدوث کدام واقعات میزیسته ؟

ب- محیط اجتماعی: در تحقیقات مربوط به محیط و دوره زندگی شعرا همواره وضع سیاسی و درباری مورد توجه است در حالیکه بدون تردید وضع اجتماعی دوره شاعر، طرز فکر و رفتار و دین و سنن و تفننات و مسائل مورد علاقه و رسوم و آداب اجتماعی عصر (که شاعر با آن عوامل بیش از دربار و وقایع تاریخی و سیاسی تماس داشته) در تکوین روحیه و شخصیت و طرز اندیشه و ادراک شاعر مؤثرتر و قابل اهمیت‌تر میباشد، و تحقیق از این لحاظ بدرک کیفیت و ریشه تصورات و توهمات و عقائد و افکار شاعر بیش از هرگونه تحقیق و تتبع دیگر کمک خواهد کرد. تحقیق در این باره در تاریخ ادبی و تاریخ شعرای ایران هرگز مورد توجه نبوده و اگر تحقیقی در این زمینه بعمل آمده باشد جنبه تصادفی و استثنائی دارد در حالیکه با دقت و تفحص در مدارک کهن میتوان وضع اجتماعی هر دوره‌ای را روشن ساخت.

### ۳ - محیط ادبی دوره شاعر:

الف - وضع ادبیات در دوره او بطور کلی.

ب- وضع رشته خاصی از ادبیات که مورد آزمایش طبع و نبوغ شاعر است، در آن دوره.

ج - توجهی بتاریخ و کیفیت تطور رشته خاص شاعر و سبک او، از روز پیدایش آن رشته و سبک تا دوره شاعر.

### ۴ - تحقیق در مشرب و مکتب فلسفی شاعر:

الف - وضع مکتب خاص شاعر در دوره او.

ب - تاریخ و کیفیت تطور مکتب خاص شاعر از روز پیدایش و ایجاد آن مکتب تا دوره شاعر.

ج - ابتکارات خاص شاعر در تغیر و تکمیل آن مشرب و مکتب.

بنوان مثال متذکر میشود که در مورد «حافظ» میتوان از لحاظ مشرب و مکتب «تصوف» را مکتب عمومی و «عرفان عاشقانه» را مکتب خاص و «لحن رندانه و روش ملامتیه» را روش مخصوص شاعر دانست.

۵ - تحقیق روانشناسی در روحیه شاعر با تحلیل آثار او و تطبیق آنها با



انفعالات روحی و تأثراتی که موجب ابداع آن آثار شده است . بطور کلی اگر شاعر در موقع ابداع و ایجاد اثر از عناصر روحی و تأثرات اولیه بسوی ترکیب شاهکار پیش رفته است در تحقیق روانشناسی از اثر مرکب بسوی اجزاء و عناصر اولیه حرکت می کنیم و تأثرات اولیه روحی شاعر را يك يك در می یابیم .

۶- تأثر شاعر از اسلاف .



تحقیق در هر يك از موارد ششگانه مستلزم صرف عمر عزیز و همت فوق العاده و سرمایه علمی و ادبی کافی و بالاتر از همه توفیق و عنایت آسمانی است و برای اینکه نموداری از نشیب و فراز این راه دراز بدست آید نگارنده کیفیت و زمینه تحقیق و طرح فقط یکی از آن موارد (تأثر از اسلاف) را درباره «حافظ» بنظر خواننده میرساند .

## تأثر حافظ از اسلاف

غزل حافظ را بدون تردید میتوان نقطه کمال و حداعلای غزل فارسی بخصوص غزل عارفانه شمرد . کمال غزل و لطف سخن حافظ خدا دادست و اگر چه اقامه دلیل و برهان برای اثبات حسن خدا داد صحیح نتواند بود و خواهی بزرگوار خود خطاب بدانانکه لطف غزل و کمال سخن او را در نمی یابند میفرماید : سخن شناس نه جان من خطا اینجا است ، و اصولاً بهتر است آنانکه درین حقیقت روشن تردید دارند و سرچشمه خورشید درخشانرا نمی بینند بمصداق :

بامدعی مگوئید اسرار عشق و مستی      تا بیخبر بمیرد در ریح خود پرستی  
همواره غرق بیخبری و اسیر پندار خود باشند ولی بد نیست اشاره بکنیم که  
مقام رقابت ناپذیر و سلطنت بلا منازع حافظ در شهر نورانی غزل و عشق و معرفت  
مورد تصدیق دوست و دشمن و دور و نزدیک و بیگانه و آشناست . مغرورترین سر  
های دنیا در برابر او خم میشود . نیچه شاعر و حکیم بزرگ حافظ را سازنده  
میخانه حکمتی که از بلندترین کاخهای جهان بلندتر و پرورنده بادهای از لطف  
شعر و غزل که از حد کفاف تشنگی دنیائی بیشتر است میدانند و شاعر نامدار و عارف  
آلمان بعد از عمری زندگی در سرزمینی غرق نور و پس از اندوختن گنجینه های

تمام ناپذیر شعر و عشق و معرفت فقط در خود اندک جرأتی می یابد که خویش را مریدی از مریدان حافظ شمارد.

چه خوش گفته است علامهٔ فقید شبلی نعمانی که «غزلهای حافظ غلغله‌ای در دنیا برپا کرده که در مقابل آن صداهای سعدی، خسرو، خواجه و سلمان بکلی کوتاه و پست شده» (۱) یا «معجزهٔ اصلی او درغزلسرائی است و این مطلب بطورعموم مسلم است که در عالم وجود کسی تا با امروز نتوانسته با او همسری نماید» (۲) ولی بدون تردید آنچنانکه خود خواجه اشاره کرده است سبک غزل و طرز اندیشه و معنا و لفظ سخن دل انگیز او زائیدهٔ تأثر از اسلاف و بعضی از معاصرین است و چنانکه در ضمن انواع تأثرات حافظ از اسلاف خواهیم دید از نظر ظاهر یعنی لفظ و معنا و مضامین، غزل حافظ در درجهٔ اول از سلمان و خواجه و سعدی متأثر است. خواجه فرماید:

استاد غزل سعدیست پیش همه کس اما	دارد غزل حافظ طرز سخن خواجه
یا: چه جای گفتهٔ خواجه و شعر سلمان است	که شعر حافظ شیراز به ز شعر ظهیر
یا: سر آمد فضیلتی زمانه دانی کیست	ز راه صدق و یقین نی ز راه کذب و گمان
شهنشه فضلا پادشاه ملک سخن	جمال ملت و دین خواجه جهان سلمان

برای اینکه مقام حافظ و موقعیت غزل او در مسیر چند قرن غزل فارسی تا دوران حافظ روشن شود توضیح کوتاهی در این باره میدهیم. تطور غزل فارسی تا زمان حافظ با صرف نظر از جزئیات و استثناات و آثار تصادفی و بیرون از سیر طبیعی تطور غزل در سه سبک و قسمت عمده و مهم صورت گرفته است:

۱ - غزل وصفی. که تا زمان «سعدی» غزل و تغزل اغلب از بن نوع است یعنی مقصود غزل مثل قصیده مدح است، منتها ممدوح معشوق است نه پادشاه و امیر و ممدوح عادی. در این نوع غزل شاعر قدرتش را بیشتر در توصیف تن و روی و موی و میان و ابرو و جور و جفای معشوق یا مهر و صفای او بکار می اندازد و کاری بآئینهٔ اصلی حسن معشوق که دل عاشق و هیجانان عشق است ندارد.

۱ - شعرالمجم چاپ تهران ج ۲ ص ۱۹۴

۲ - شعرالمجم چاپ تهران ج ۲ ص ۱۸۶

۲ - غزل عشقی . قبل از سعدی انقلابی در غزل صورت گرفت و شعر از «وصف» متمایل به «عشق» شد و سعدی توانست با تحکیم و تکمیل غزل عاشقانه استاد مسلم غزل شناخته شود. درین سبک که سعدی خاتم آن است غزل از تأثرات شاعر در برابر حسن معشوق و هیجانات روحی او و خلاصه از روح و حالات روحی شاعر در عشق معشوق حکایت میکند یا بعبارت روشنتر تأثرات شاعر و کیفیت آن بیش از مؤثرات خارجی و وصف ساده حسن معشوق مورد نظر شاعر است .

۳ - غزل عارفانه . این نوع غزل تقریباً بموازات غزل عاشقانه آغاز شده و توجه بمسائل عارفانه در غزل از سنائی شروع و در عطار تکمیل شده رنگ خاض و مشخصی بخود گرفته و در مولانا بعد اعلی رسیده است ، و ابوسعید ابوالخیر و دیگران با رباعیات و تغزلات خود پیشقدم این راه بوده اند .

غزل عارفانه دوشادوش غزل ساده پیش می آید، و در عصر سعدی هر دو یعنی غزل ساده (در غزل سعدی) و غزل عارفانه (در غزل مولانا) بمراتبه کمال مفهوم و جمال ظاهر میرسند.

۴ - غزل رندانه . غزل بمرحله کمال نزدیک شده ولی هنوز بمنتهای رقت و لطافت نرسیده است . غزل ساده و غزل عارفانه بنهایت زیبایی رسیده و عروس غزل از لحاظ موی و میان و ابرو و مژگان بدلالگی سعدی و مولانا حد حسن یافته است ولی آن سر و صف ناپذیر سحر بیان و آن جلوه و زیبایی و لطافت بعد و رسم در نیامدنی یعنی آن «آن» جمال عروس غزل را بعد کمال مطلق نرسانده است . غزل از وصف محسوس بتوصیف احساس رسیده و دقیق تر و عمیق تر و مؤثر تر و لطیف تر شده و از طرف دیگر از برکت عرفان و عشق معنوی از دنیا بمولا متوجه شده و با ملطف عشق معنوی و حقیقی علو و کلمیت و جلال خیره کننده ای یافته است ولی هنوز این باده صافی و مرد افکن در انتظار افیون هوشربا نیست که یکباره کیفیت تأثیر باده غزل عاشقانه و عارفانه را بجائی رساند که حریفانرا از نوشیدن آن نه سرماند نه دستار . دستی که این افیون هوشربا را در باده غزل ریخت و با رنگ لایزال رندی و قلندر مآبی شعله بر تو آن جام درخشان را هزار برابر کرد دست نبوغ حافظ بود . این رنگ لایزال رنگ رندانه ای بود که با اخذ لطافت غزل عاشقانه و استخدام علو و جلال افکار عارفانه انقلابی در غزل ایجاد کرد و ایجاد وسائل این انقلاب از ناحیه کسانی بود



که در مکتب عشق و عرفان انقلاب ایجاد کردند و حدود مکاتب تصوف را سوزاندند و بیقیدی و جماپرستی محض و صفای روح و رندی و احياناً تظاهر بفسق در برابر ربای زهاد و بیصداقتی عرفارا پیش گرفتند. این رنگ رندانه قبل از حافظ در جام باده روشنی که طبع آتشین «مولانا فخرالدین عراقی» از چشم مست ساقی وام کرده بود (۱) بچشم میخورد و میتوان مولانا عراقی را یکی از پایه های اصیل ارتقاء سبک و روش خاص خواجه شیراز دانست. پس غزل رندانه نیز با چاشنی روح خراباتی و قلندو منشی و بانیشخند مستهزآنه ملامتی چهره درخشان خود را بوساطت سبک عراقی در «غزل حافظ» نشان داد.

بعد از ذکر این مقدمات چنین نتیجه می گیریم که تأثر حافظ از گذشتگان را باید در این چند ردیف مورد تحقیق قرار داد :

۱ - تأثر از نظر وزن و قافیه و مضمون و مفهوم که در درجه اول از این شمرامی باشد: سلمان - خواجه - سعدی - عراقی...  
 و در درجه دوم توجه به شعرایی چون او حدی و عماد قفیه و کمال خجندی و بالعکس باید مورد تحقیق قرار گیرد. (۲)

۱ - اشاره بمطلع غزل مشهور عراقی :

نخستین باده کاند رجام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند

۲ - باید افزود که اشعار خواجه نیز در معاصرین او ( از جمله سلمان ) مؤثر بوده است و چنانکه علامه فقیه میرزا محمد خان قزوینی نوشته اند گاهی اشعار خواجه و سابقین و معاصرینش «چنان در طرز و سبک و اسلوب و مضمون و فکر و استعمال عین همان کلمات و جمل و تعبیرات بایکدیگر شبیه اند و بعلاوه چنان در وزن و قافیه و ردیف عیناً ز من جمیع الوجوه بایکدیگر مطابق و متحد اند که کم کسی جز نحاریر ادبا و فضلا و نقادین شعر میتوانند قائلین آنها را از یکدیگر تمیز دهند» و مؤثر را از متأثر باز شناسند.

چون بحث در این زمینه از موضوع این مقاله که «تأثرات حافظ از سعدی» میباشد بیرونست بهمین اشاره اکتفا میورزیم. برای کسب اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع شود بمنابعی که در پایان این مقدمه داده شده است.

۲ - تأثر از لحاظ تکوین سبک خاص رندانه بترتیب از: فخرالدین عراقی - مولانا - عطار ...

۳ - تأثر از لحاظ عرفان عاشقانه، زیرا دیوان حافظ را مقصد نهائی تطور وسیر شعر عارفانه عاشقانه باید شمرد. و از این لحاظ تحقیق در تأثر مستقیم منظوریست بلکه عرفان عاشقانه در ادب فارسی سیر خاصی (عموماً از قرن چهارم و خصوصاً از سنائی بعد) پیدا کرده که در غزل حافظ بکمال لطف و جمال کامل انجامیده و طبعاً حصول این لطف و جمال دور از تأثیر غیر مستقیم پیشینیان نمی توانسته است باشد. ازین نقطه نظر باید سبک و آثار چهارشاعر عارف که فحول اربعه «مکتب میخانه» و «عرفان عاشقانه» در شعر فارسی محسوب میشوند یعنی: سنائی - عطار - مولانا - حافظ مورد مطالعه و مقایسه قرار گیرد و اگر بخواهیم وظیفه هر یک ازین فحول را در تکمیل و تأسیس کاخ رفیع حکمت میخانه و عرفان عاشقانه تعیین کنیم سنائی را مبدع، عطار را مدون، مولانا را مکمل و حافظ را ملطف شعر عارفانه عاشقانه میتوان نامید.

۴ - مقایسه دیگری نیز باید بین «حافظ» و «خیام، سعدی و مولوی» از لحاظ کلی بعمل آید. درباره کیفیت و علت لزوم این مقایسه چون فعلاً از موضوع این مقال خارج است بحثی نمیکنیم.

پژوهشگاه علمی \* \* \* مطالعات فرهنگی

چنانکه گذشت یکی از اسلاف حافظ که از لحاظ وزن و قافیه و مضمون و مفهوم خواجه ازو متأثر است شیخ بزرگوار شیراز «سعدی» است و مناسبت نام دارد اگر عین نظر علامه شبلی نعمانی را در مورد تأثر (بمضمون) حافظ از سعدی بیاوریم: «بعد از شیخ اگر چه غزل رونقی بسزا پیدا نموده خاصه خواجه حافظ این کاخ را بقدری مرتفع ساخت که طایر خیال هم نتوانسته تاکنون بآن برسد لیکن اگر بغور ملاحظه شود پایه‌های اصلی اکثر مضامین را شیخ سعدی گذارده بود.» (۱). باید افزود که باوجود تأثر کامل حافظ از سعدی و سلمان و خواجه و دیگران آنچه موجب شهرت و ابدیت شعر و نام حافظ شده «ذوق عمیق و لطیف شاعرانه» و «نبوغ بی نظیر در حسن و کمال ترکیب الفاظ و کلمات» و «رنگ خاص رندانه» ایست که دست بدست هم داده سبک و شعر آسمانی حافظ را بوجود آورده است. یا بقول خود خواجه آنکه



در طرز غزل نکته بحافظ آموخت و او را در فن غزل سرآمد شاعران جهان قرار داد «یار شیرین سخن نادره گفتار» وی است نه خواجه و سلمان و سعدی، و سر شهرت و محبوبیت حافظ «لطیفه ایست نهانی که عشق از آن خیزد» نه اوصافیکه معمولاً پایه ها و علل فصاحت و بلاغت محسوب میشود.

نگارنده از آنجا که پیروی از حافظ معتقد است «که وعظ بیعملان واجب است نشیندن» برای اینکه خود واعظ بی عمل نباشد گوشه‌ای از طرح عظیمی را که در مورد حافظ عرضه داشت وجهت همت قرار داد و کوشید تا با دست خالی از لحاظ بضاعت علمی و ادبی :

با صبا افتان و خیزان رو نهاد تا کوی دوست وز رفیقان ره استمداد همت ها کد (۱)  
 و از تحقیق در غزلیات سعدی و حافظ آغاز کار کرد و تأثرات حافظ را از سعدی در دو بخش (بخش نخست از لحاظ ظاهر و بخش دوم از لحاظ معنا و مضمون) فراهم آورد و اینک بخش اول را از نظر خواننده میگذرانند و امیدوار است از نقص تحقیق با توجه بکمال آزادت نگارنده بخواجه بزرگوار و شیخ سخن آفرین چشم پوشی شود. نکته‌ایکه باید افزود اینست که اگر چه در اینزمینه تاکنون کار قابل توجه و تحقیق معتناهی صورت نگرفته است ولی بری رعایت امانت و قدردانی از دانشمندان و محققینی که فضل تقدم در توجه بتأثر حافظ از اسلاف با آنانست نام بردن از کارهای زیرین لازم میباشد:

۱ - حافظ شیرین سخن، بهره چهارم، قسم سوم، معاصران خواجه از شعراء.

۲ - مقدمه دیوان حافظ طبع مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی.

۳ - > > > > پژمان.

۴ - تاریخ شعر و ادبیات ایران از علامه شبلی نعمانی، جلد دوم، شرح حال

سعدی و حافظ.

۵ - تاریخ ادبیات ایران از مرحوم ادوارد براون، ج ۲ «سعدی»، و ج ۳ «حافظ».

۶ - مجله یادگار. سال اول: سلسله مقالات «بعضی تضمینهای حافظ» از مرحوم

علامه قزوینی، از شماره پنجم بیعد.

۷ - تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر شفق، شرح حال و سبک و افکار حافظ.

۱ - از این بیت خواجه گرفته شده است :

با صبا افتان و خیزان میروم تا کوی دوست  
 وز رفیقان ره استمداد همت میکنم

در اینقاله

۱ - مطلع کلیه غزلهای هم وزن و هم قافیه از سعدی و حافظ ذکر شده و نگارنده سعی کرده است حتی بکمورد از مواردیکه اشتراك وزن و قافیه بین غزلهای خواجه و شیخ است فوت نشود . یکی از فوائد این کار ایجاد امکان مقایسه نسبت دقیق بین غزل دو استاد است که البته در زمینه محدود و وزن و قافیه واحد دقیقتر و نتیجه بخشتر خواهد بود ، و چون با ایجاد زمینه صحیح برای سنجش غزل دو استاد کار مقایسه و ترجیح برای خواننده دانشمند و نکته سنج میسر و آسان خواهد بود نگارنده از اظهار نظر و ترجیح غزل یکی بردیگری خودداری کرده است .

۲ - در مواردیکه تأثر حافظ از سعدی قطعی است قطعی بودن تأثر تصریح و ابیات مشترك المفهوم و متشابه المضمون ذکر شده است .

۳ - در مواردیکه تأثر حافظ از سعدی قطعی نیست بلکه محتمل است و امکان توارد و تصادف در شباهت پاره ای از مضامین وجود دارد از دو نظر «احتمال تأثر» و «احتمال توارد» نظر اقوی تعیین و ابیات قریب المضمون ذکر شده است .

۴ - در مواردیکه جز اشتراك در وزن و قافیه رابطه تأثر یا احتمال تأثر و قرب مضمونی بنظر نمیرسد بنا بر مطالع غزلیات اکتفا شده .

در این تحقیق از دیوان حافظ تصحیح مرحومین قزوینی و غنی و دیوان سعدی تصحیح مرحوم فروغی استفاده شده است .

حافظ :

صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را      که سر بکوه و بیابان تو داده مارا

سعدی :

اگر تو فارغی از حال دوستان یارا      فراغت از تو میسر نمیشود مارا

و :

شب فراق نخواهم دواج دیبا را      که شب دراز بود خوابگاه تنهارا

ظاهراً حافظ در انتخاب این وزن و قافیه از دو غزل فوق متأثر بوده است ،

و مصراع اول ازین بیت حافظ :

جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب      که وضع مهر و وفا نیست روی زیبارا

از غزل دیگر سعدیست :

ترا سربست که با ما فرو نمی آید      مرا دلی که صبوری ازو نمی آید

جز اینقدر نتوانگفت بر جمال تو عیب

که مهربانی از آن طبع و خو نمی آید (۱)

\*\*\*

**حافظ :**

رونق عهد شبابست دگر بستان را

میرسد مزده گل بلبل خوش الحان را

**سعدی :**

چکند بنده که گردن ننهد فرمان را؛

چکند گوی که عاجز نشود چو گان را؛

و :

ایکه انکار کنی عالم درویشان را

تو ندانی که چه سودا و سرست ایشان را

قس مضمون این دو بیت را (از غزل دوم سعدی) :

**س :**

دستگاهی نه که تشویش قیامت باشد

مرغ آییست چه اندیشه کند طوفان را

**ح :**

یار مردان خدا باش که در کشتی نوع

هست خاکی که بآبی نغرد طوفان را (۲)

\*\*\*

**حافظ :**

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا

بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

**سعدی :**

ز حد بگذشت مشتاقی و صبر اندر غمت یارا

بوصل خود دوائی کن دل دیوانه مارا

بین بیتی ازین غزل حافظ با بیتی از غزل دیگر سعدی اشتراك مضمون و

شباهتی بنظر میرسد :

**ح :**

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب

چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یضارا

**س :**

تو همچنان دل شهری بغمزۀ بیری

که بندگان بنی سعد خوان یغما را

۱- مقاله « بعضی تضمینهای حافظ » از مرحوم علامه قزوینی. سال اول شماره هشتم مجله یادگار ص ۶۱

۲- برای تلمیحی که در این بیت حافظ است در مقاله « بعضی تضمینهای حافظ » سال اول شماره هشتم یادگار



ایضاً بین بیتی دیگر از همین غزل حافظ ودو بیت از دوغزل دیگر سعدی شباهت  
مضمونی حس میشود :

ح :

اگر دشنام فرمائی و گرنفرین دعا گویم

جواب تلخ میزبید لب لعل شکرخارا

س :

بدوستی که اگر زهر باشد از دست

چنان بذوق ارادت خورم که حلوارا

س :

زهر از قبل تو نوشداروست

فحش از دهن تو طبییات است



حافظ :

دل میرود ز دستم صاحب‌دلان خدا را

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

سعدی :

مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا

گر تو شکیب داری طاقت نماند مارا

حافظ در این غزل قطعاً از غزل سعدی متأثر است ، قس :

س :

باری بچشم احسان در حال مانظر کن

کز خوان پادشاهان راحت بود گذارا

باز آو جان شیرین از من ستان بخدمت

دیگر چه برگ باشد درویش بینوارا؟

ح :

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون

نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا

ای صاحب کرامت شکرانه سلامت

روزی تفقیدی کن درویش بینوا را

ایضاً قس :

س :

یارب تو آشنا را مهلت ده و سلامت

چندانکه باز بیند دیدار آشنا را

ح :

باشد که باز بینم دیدار آشنارا (۱)

کشتی شکستگانیم ای بادشرطه برخیز

\*\*\*

حافظ :

صلای سرخوشی ای صوفیان باده پرست

شکفته شد گل حمراو گشت بلبل مست

سعدی :

که نیستم خبر از هر چه در دو عالم هست

چنان بموی تو آشفته ام بیوی تو مست

احتمال می رود حافظ در این غزل از سعدی متأثر باشد ، قس :

س :

کسی که خورده بود می زبامداد است

نماز شام قیامت بهوش بساز آید

ح :

بلی بحکم بلا بسته اند روز الست

مقام عیش میسر نمیشود بی رنج

ایضاً توجه کنید باندک مناسبتی که بین این ابیات است :

س :

معاشران ز می و عارفان ز ساقی مست

نگاه من بتو و دیگران بخود مشغول

ح :

صلای سرخوشی ای صوفیان باده پرست

شکفته شد گل حمراو گشت بلبل مست

چه پاسبان و چه سلطان، چه هوشیار و چه مست

بیار باده که در بارگاه استغنا

ایضاً قس :

س :

درین سخن که بخواهند برد دست بدست

خوشست نام تو بردن ولی دریغ بود

ح :

که گفته سخنت میبرند دست بدست

زبان کلام تو حافظ چه شکر آن گوید

\*\*\*

۱ - رك مقاله «بعضی تضمینهای حافظ» از مرحوم قزوینی . شماره هشتم سال اول

بادکار ص ۶۱ .

حافظ :

ای نسیم سحر آرامگه یسار کجاست      منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست  
 خواجه شیر از در این غزل متأثر است از غزل سعدی بمطلع :  
 خرم آن بقعه که آرامگه یار آنجاست      راحت جان و شفای دل بیمار آنجاست  
 توافق وزن و قافیه و تناسب ردیف « کجاست؟ » و « آنجاست » و مناسبات زیر بن  
 مؤید این تأثر است :

س :

خرم آن بقعه که آرامگه یار آنجاست      راحت جان و شفای دل بیمار آنجاست  
 من در اینجای همین صورت بیجانم و بس      دلم آنجاست که آن دلبر عیار آنجاست  
 آخر ای باد صبا بوئی اگر میآری      سوی شیراز گذر کن که مرا یار آنجاست

ح :

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست      منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست  
 ایضاً ، س :

درد دل پیش که گویم غم دل با که خورم      روم آنجا که مرام حرم اسرار آنجاست  
 ح :

آنکست اهل بشارت که اشارت داند      نکته هست بسی محرم اسرار کجاست  
 ایضاً ، س :

نکنند میل دل من بتماشای چمن      که تماشای دل آنجاست که دلدار آنجاست  
 ح :

ساقی و مطرب و می جمله مهبسات ولی      عیش بی یار مهیا نشود یار کجاست  
 در اینکه حافظ این غزل سعدی را خوانده و تحت تأثیر آن بوده است جای تردید نیست  
 چنانکه مضامین و عبارات آن در غزلهای دیگر حافظ نیز منعکس است :

س :

سعدی این منزل ویران چکنی جای تو نیست      رخت بر بند که منزلگه احرار آنجاست  
 ح :

خرم آنروز کزین منزل ویران بروم      راحت جان طلبم وز پی جانان بروم  
 دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت      رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم



## حافظ :

دل و دینم شد ودلبر بلامت برخاست      گفت با ما منشین کز تو سلامت برخاست

## سعدی :

عشق ورزیدم و عقلم بلامت برخاست      کانکه عاشق شد از وحکم سلامت برخاست

تأثر حافظ از سعدی در این غزل حتمی است ، قس :

## س :

عشق ورزیدم و عقلم بلامت برخاست      کانکه عاشق شد از وحکم سلامت برخاست

## ح :

دل و دینم شد ودلبر بلامت برخاست      گفت با ما منشین کز تو سلامت برخاست

## ایضاً ، س :

که شنیدی که برانگیخت منند غم عشق      که نه اندر عقبش گردندامت برخاست

## ح :

که شنیدی که درین بزمدمی خوش بنشست      که نه در آخر صحبت بندامت برخاست

## ایضاً ، س :

عشق غالب شد و از گوشه نشینان صلاح      نام مستوری و ناموس کرامت برخاست

## ح :

حافظ این خرقه بینداز مگر جان بیری      کانش گنجی از خرقه سالوس و کرامت برخاست

## ایضاً ، س :

در گلستانی کان کلبن خندان بنشست      سرو آزاد بیک پای غرامت برخاست

## ح :

شمع اگر زان لب خندان بزبان لافی زد      بیش عشاق تو شبها بفرامت برخاست

## ایضاً ، س :

گل صد برگ ندانم چه رونق بشکست؟      یا صنوبر بکدامین قدوقامت برخاست؟

## ح :

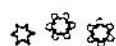
در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو      بهوا داری آن عارض وقامت برخاست

## ایضاً ، س :

دی زمانی بتکلف بر سعدی بنشست      فته بنشست چو برخاست قیامت برخاست

ح :

مست بگذشتی و از خلوتیان ملکوت  
بماشای تو آشوب قیامت برخاست



حافظ :

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبرست  
شمشاد خانه پرور من از که کمترست

سعدی :

این بوی روح پرور از آن خوی دلبرست  
وین آب زندگانی از آن حوض کوثر است  
و:

از هر چه، پرورد سخن دوست خوشترست  
بیغام آشنا نفس روح پرور است  
با احتمال قوی حافظ باین دو غزل سعدی در سرودن غزل خود نظر داشته است، قس:  
س (از غزل اول):

باز آ که در فراق تو چشم امیدوار  
چون گوش روزه دار بر الله اکبرست

ح :

فرقت از آب خضر که ظلمات جای اوست  
تا آب ما که منبعش الله اکبرست (۱)  
ایضاً، س ، (از غزل اول) :

گفتیم عشق را بصبوری دوا کنیم  
هر روز عشق بیشتر و صبر کمتر است  
ح :

چون نقش غم زدور بینی شراب خواه  
تشخیص کرده ایم و مداوا مقررست  
ایضاً، س ، (از غزل اول) :

در نامه نیز چند بگنجد حدیث عشق  
گونه کنم که قصه ما کار دفترست  
ح :

۱- در مقایسه اشعار اشتراك قافیه مورد نظر نیست بلکه مناسبت مضمون و رابطه فکری منظور است ؛ و اشتراك قافیه نیز بشرط اینکه توأم با مناسبت فکری و مضمونی باشد مفید استنباط تأثیر و تأثر تواند بود ، جز در قافیه هایی که بنفس خویش حاکی از تأثر و توجه هستند مثل قافیه « الله اکبر » در مفهوم « الله اکبر شیراز » با ایهام به اذان غروب و غیره .

کز هر زبان که میشنوم نامکررست

یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب

ایضاً، س (از غزل دوم):

صحرا و باغ زنده دلان کوی دلبرست

ابنای روزگار بصحرا روند و باغ

ح :

شمشاد خانه پرور ما از که کمترست

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبرست

ایضاً، س (از غزل دوم):

هیئات از این خیال محالت که درسرت

زنهار ازین امید درازت که دردست

ح :

امروز تاچه گوید و بازش چه درسرت

دی وعده داد و صلح و در سر شراب داشت



حافظ :

سلطان جهانم بچنین روز غلامست

گل در برومی در کف و معشوق بکامست

سعدی :

ای مجلسیان راه خرابات کدامست

بر من که صبوحی زده ام خرقه حرامست

با احتمال قوی حافظ این غزل را در جواب سعدی سروده است . قس :

س :

مارا غمت ای ماه پر بیچهره تمامست

هر کس بجهان خرمی پیش گرفتند

ح :

در مجلس ما ماه رخ دوست تمامست

گو شمع میارید در این جمع که امشب

ایضاً، س :

گر باده خورم خمر بهشتی نه حرامست

با چون تو حریفی بچنین جای درین وقت

ح :

بی روی تو ای سرو گل اندام حرامست

در مذهب ما باده حلالست و لیکن

ایضاً، س :



در مجلس ما سنگ مینداز که جامست

با محتسب شهر بگوئید که زنهار

ح :

بیوسته چو مادر طلب عیش مدامست

با محتسب عیب مگوئید که او نیز

ایضاً، س :

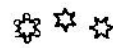
تا خلق ندانند که معشوقه چه نامست

غیرت نکذارد که بگویم که مرا کشت

ح :

وز نام چه پرسى که مرا تنگ ز نامست

از تنگ چه گوئى که مرا نام ز تنگست



حافظ :

بین که در طلبت حال مردمان چونست

ز گریه مردم چشم نشسته در خونست

سعدى :

از او بپرس که انگشتهاش در خونست

ز من بپرس که در دست او دلت چونست

با احتمال قوی خواجه در غزل بالا از غزل شیخ متأثر است ، قس :

س :

که بامداد بروی تو فال میونست

خجسته روز کسی کردرش تو باز آئی

ح :

اگر طلوع کند طالعم همایونست

ز مشرق سر کوی آفتاب طلعت تو

ایضاً، س :

از آب دیده تو گوئی کنار جیحونست

کنار سعدی از آنروز کز تو دور افتاد

ح :

کنار دامن من همچو رود جیحونست

از آندمی که ز چشم برفت رود عزیز

ایضاً مناسبتی بین این دو بیت بنظر میرسد :

س :

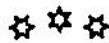
بیا که چشم و دهان تومست و میگونست

نه پادشاه منادی زده است می مخورید

ح :

ز جام غم می اعلی که میخورم خونست

پیاد لعل تو و چشم مست میگونست



**حافظ :**

مردم دیده ما جز برخت ناظر نیست      دل سرگشته ما غیر ترا ذاکر نیست

**سعدی :**

کیست آن کش سرپیوند تو در خاطر نیست      یا نظر با تو ندارد مگرش ناظر نیست

حافظ مصراع اول مطلع غزل سعدی را تضمین کرده است و بدین ترتیب تردیدی در تأثر او از سعدی نتوان داشت :

سرپیوند تو تنها نه دل حافظ راست      کیست آن کش سرپیوند تو در خاطر نیست (۱)

قس بین این ابیات از دو غزل :

**س :**

کیست آن کش سرپیوند تو در خاطر نیست      یا نظر با تو ندارد مگرش ناظر نیست

**ح :**

مردم دیده ما جز برخت ناظر نیست      دل سرگشته ما غیر ترا ذاکر نیست

**ایضاً، س :**

نه حلاست که دیدار تو بیند هر کس      که حرامست بر آنکش نظری طاهر نیست

**ح :**

اشکم احرام طواف حرمت می بندد *پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*      مگر چه از خون دل ریش دمی طاهر نیست

**ایضاً، س :**

هر شبی روزی و هر روز زوالی دارد      شب وصل من و معشوق مرا آخر نیست

**ح :**

روز اول که سر زلف تو دیدم گفتم      که پریشانی این سلسله را آخر نیست

**ایضاً، س :**

هر که با غمزه خوبان سروکاری دارد      سست مهرست که برداغ جفا صابر نیست

۱ - خواجهی کرمانی و عماد فقیه هم این غزل سعدی را استقبال کرده اند . رک ص ۶۵ شماره هشتم سال اول مجله یادگار « بعضی تضمینهای حافظ » از مرحوم قزوینی

ح :

کی توان گفت که برداغ دلم صابر نیست

من که در آتش سودای تو آهی نزنم

ایضاً، س :

یکسر موی ندانم که ترا ذاکر نیست

سر موییم نظر کن که من اندر تن خویش

ح :

دل سرگشته ما غیر ترا ذاکر نیست

مردم دیده ما جز برخت ناظر نیست

ایضاً، س :

همتی کان بتومصروف بود قاصر نیست

التفات از همه عالم بتو دارد سعدی

ح :

هر که را در طلبت همت او قاصر نیست

عاقبت دست بدان سر و بلندش برسد



حافظ :

بقصد جان من زار ناتوان انداخت

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت

سعدی :

که یکدم از تو نظر بر نمیتوان انداخت؟

چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت

تأثر حافظ از سعدی قطعی بنظر میرسد، قس :

س :

که یکدم از تو نظر بر نمیتوان انداخت

چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت

ح :

فریب چشم تو صد فتنه در جهان انداخت

خمی که ابروی شوخ تو ..... الخ

بیک کرشمه که نرگس بخود فروشی کرد

ایضاً، س :

که روزگار حدیث تو در میان انداخت

ز عقل و عافیت آنروز بر کران ماندم

ح :

صبا حکایت زلف تو در میان انداخت

بنفشه طره مفتول خود گره میزد

و مضمون این بیت سعدی :

برست و ولوله در باغ و بوستان انداخت

نه باغ ماند و نه بوستان که سرو قامت تو



است که در این چندبیت حافظ بالطف و ظرافتی خاص بنظر میرسد :

بیک کرشمه که نرگس بخود فروشی کرد  
 شراب خورده و خوی کرده میروی بچمن  
 فریب چشم تو صد فتنه در جهان انداخت  
 که آب روی تو آتش در ارغوان انداخت  
 چو از دهان توام غنچه در گمان انداخت  
 صبا حکایت زلف تو در میان انداخت

☆ ☆ ☆

### حافظ :

خیال روی تو در هر طریق همزه ماست  
 نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست

### سعدی :

اگر مراد تو ایدوست بیمرانی ماست  
 مراد خویش دگر بار من نخواهم خواست  
 جز اشتراك وزن و شباهت قافیه ( در غزل حافظ کلمه «مماست» ردیف و  
 «همزه، آگه» قافیه است، و در غزل سعدی «است» ردیف و «ما، رضا، صفا»  
 قافیه میباشد و در مصراع دوم مطلع و بیت ۹ و ۱۲ اختلاط قافیه و ردیف پیش  
 آمده) ظاهراً مناسبتی بین دو غزل نیست ولی نگارنده احتمال میدهد که حافظ در  
 انتخاب این وزن و قافیه و ردیف بغزل سعدی نظری داشته است.

☆ ☆ ☆

### حافظ :

رواق منظر چشم من آشیانه تست  
 ای کاب زندگانی من در دهان تست

### سعدی :

تیر هلاک ظاهر من در کمان تست  
 ای کاب زندگانی من در دهان تست

اگر چه بین دو غزل جز اشتراك «ردیف» ارتباط ظاهری دیگر وجود ندارد ولی  
 بعید نیست در سرودن غزل بالا حافظ را نظری بغزل سعدی بوده باشد، قس :

### س :

بسیار درد آمد از اندیشه‌ها و رفت  
 نقشی که آن نمیرود از دل نشان تست

### ح :

من آن نیم که دهم نقد دل بهر شوخی  
 در خزانه بمهر تو و نشانه تست

ایضاً، س :

هر روز خلق را سر یاری و صاحبیست

ما را همین سرست که بر آستان تست

ح :

بتن مقصرم از دولت ملازمتت  
من آن نیم که دهم نقددل بهر شوخی

ولی خلاصه جان خاک آستانه تست  
در خزانه بمهر تو و نشانه تست

☆ ☆ ☆

حافظ :

مرحبا ای بیک مشتاقان بگو پیغام دوست

تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست

سعدی :

این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست

تاجان و جامه بذل کنم بر پیام دوست

اگرچه جز قافیه و ردیف اشتراك دیگری بین دو غزل نیست و وزن غزلها نیز  
مختلف است ولی یقیناً حافظ درین غزل از غزل سعدی الهام گرفته است . قس :

س :

این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست

تاجان و جامه بذل کنم بر پیام دوست

ح :

مرحبا ای بیک مشتاقان بگو پیغام دوست

تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست

ایضاً، س :

تا نفع صور باز نیاید بنخویشتن

هرک اوفتاد مست محبت ز جام دوست

ح :

سرزمستی بر نگیرد تا بصبح روز حشر

هر که چون من در ازل یک جرعه خورد از جام دوست

ایضاً، س :

گر کام دوست کشتن سعدیست باک نیست

اینم حیات بس که بهیرم بکام دوست

ح :

میل من سوی وصال و قصد اوسوی فراق

ترك کام خود گرفتم تا بر آید کام دوست

مضمون بیت بالا از مضامین متداوله دیوان سعدیست و حافظ نیز بالطف خاصی  
این مضمون را در اشعار خود آورده است . این مطلع مشهور سعدی همین مضمون را دارد:  
اگر مراد تواید دوست بیهرادی ماست مراد خویش دگر بعد از این نخواهم خواست

مصرع اول غزل حافظ اندک شباهتی دارد با مصرع اول این مطلع سعدی :  
ای بیک پی خجسته که داری نشان دوست      با ما مگو بجز سخن دلنشان دوست



**حافظ :**

سر ارادت ماواستان حضرت دوست      که هرچه بر سر ما میرود ارادت اوست

**سعدی :**

سفر دراز نباشد بیای طالب دوست      که زنده ابدست آدمی که کشته اوست

به احتمال قوی بین این دو غزل رابطه تأثیر و تأثر وجود دارد ، قس :

**س :**

نمیرود که کمندش همی برد مشتاق      چه جای پند نصیحت کنان بیهده گوست؟

**ح :**

زبان ناطقه در وصف شوق نالانست      چه جای کدک بریده زبان بیهده گوست

**ایضاً، س :**

بسی بگفت خداوند عقل و نشیندم      که دل بفرزه خوبان مده که سنگ و سبوست

**ح :**

نه من سبو کش این دیر ندسوزم و بس      با سارا که در این کارخانه سنگ و سبوست

در غزل دیگر سعدی بمطلع :

با خردمندی و خوبی پارسا نیکخوست      صورتی هرگز ندیدم کاینهمه معنی دروست

نیز قافیه «سنگ و سبوست» بکار بسته شده :

چشم اگر بادوست واری گوش بادشمن مکن      عاشقی و نیکنامی سعد یا سنگ و سبوست

**ایضاً، س :**

کدام سروسهی راست با وجود تو قدر؟      کدام غالیه را پیش خاک پای تو بوست ؟

**ح :**

مگر توشانه زدی زلف عنبرافشان را      که باد غالیه ساگشت و خاک عنبر بوست

**ایضاً، س :**

بآب دیده خونین نبشته قصه عشق      نظر بصفحه اول مکن که تو برت بوست

ح :

صبا ز حال دل تنگ ما چه شرح دهد  
 که چون شکنج ورقهای غنچه تو بر توست  
 شاید غزل دیگر سعدی بمطلع :

بتاهلاک شود دوست در محبت دوست  
 که زندگانی او در هلاک بودن اوست  
 نیز در سرودن غزل حاضر مورد نظر خواجه بزرگوار بوده ، قس :

س :

ز دوست هر که تو بینی مراد خود خواهد  
 مراد خاطر سعدی مراد خاطر اوست  
 هر آنچه بر سر آزادگان رود زیباست  
 علی الخصوص که از دست یار زیباخوست

ح : .... که هر چه بر سر ما میرود ارادت اوست

تأثر خواجه از این دو غزل سعدی نیز محتمل است :

زهرچه هست گزیرست و ناگزیر از دوست  
 بقول هر که جهان مهر بر مگیر از دوست  
 و :

ای پیک پی خجسته که داری نشان دوست  
 با ما مگو بجز سخن دلنشان دوست  
 مناسبتی بسیار باریک بین این ابیات سعدی (از دو غزل بالا) و حافظ بنظر میرسد:  
 س :

که در ضمیر من آید زهر که در عالم؟  
 که من هنوز نپرداختم ضمیر از دوست  
 ح :

رح تو در دلم آمد مراد خواهم یافت  
 چرا که حال نکودر قفای فال نکوست  
 ایضاً، س :

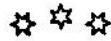
تو خود نظیر نداری و کر بود بمثل  
 من آن نیم که بدل گیرم و نظیر از دوست  
 ح :

نظیر دوست ندیدم اگر چه از مه و مهر  
 نهادم آینه ها در مقابل رخ دوست  
 ایضاً، س :

گر آستین دوست بیفتد بدست من  
 چندانکه زنده ام سرمن و آستان دوست  
 ح :

سرارادت من و آستان حضرت دوست  
 که هر چه بر سر ما میرود ارادت اوست





حافظ بردو غزل بمطلع :

آن بیک نامور که رسید از دیار دوست  
و :

آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست

صبا اگر گذری افتدت بکشور دوست  
باحتمال ضعیف باین سه غزل سعدی نظر داشته :

بیار نفخه از گیسوی معنیر دوست  
با ما مگو بجز سخن دلنشان دوست

ای بیک پی خجسته که داری نشان دوست  
و :

ای دم صبح چه داری خبر از مقدم دوست

صبح میخندد و من گریه کنان از غم دوست  
و :

بوستان در عنبر سارا گرفت از بوی دوست

صبح دم خاک بی بصر ابر دباد از کوی دوست

بوستان در عنبر سارا گرفت از بوی دوست



این غزل حافظ :

دارم امید عاطفتی از جناب دوست  
باحتمال ضعیف تائری از غزل سعدی بمطلع :

کردم جنایتی و امیدم بعفو اوست

بتا هلاک شود دوست در محبت دوست  
دارد ، قس :

که زندگانی او در هلاک بودن اوست

س :

بخواب دوش چنین دیدمی که زلفینش  
ح :

گرفته بودم و دستم هنوز غالیه بوست

عمر بست تا ز زلف تو بوئی شنیده ام

زان بوی در مشام دل من هنوز بوست



حافظ :

روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست  
سعدی :

در غنچه هنوز و صدت عندلیب هست

در دست درد عشق که هیچش طیب نیست

گر دردمند عشق بنالد غریب نیست

باحتمال قوی خواجه شیراز این غزل را در جواب غزل شیخ بزرگوار سروده است و انتخاب همان وزن وقافیه و التزام ردیف «هست» در برابر ردیف «نیست» و سعی در جوابگویی در برخی ابیات مؤید این حدس است، قس :

س:

دردیست، درد عشق که هیچش طیب نیست      گردردمند عشق بنالد غریب نیست

ح:

عاشق که شد که یارب حالش نظر نکرد      ای خواجه درد نیست و گرنه طیب هست

ایضاً، س: ... گردردمند عشق بنالد غریب نیست

ح: گر آمدم بکوی تو چندان غریب نیست ...

و:

فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست      هم قصه غریب و حدیثی عجیب هست

حافظ:

پیرانه سرم عشق جوانی بسرافتاد      وان راز که در دل بنهفتم بدر افتاد

سعدی:

زانکه که بر آن صورت خوبم نظر افتاد      از صورت بی طاقتم پرده بر افتاد

تأثر حافظ از سعدی در این غزل قطعی است، قس:

س:

زانکه که بر آن صورت خوبم نظر افتاد      از صورت بی طاقتم پرده بر افتاد

و:

در سوخته پنهان نتوان داشتن آتش      ما هیچ نگفتم و حکایت بدر افتاد

ح:

پیرانه سرم عشق جوانی بسرافتاد      وان راز که در دل بنهفتم بدر افتاد

ایضاً، س:

گفتم که عقل از همه کاری بدر آید      بیچاره فرو ماند چو عشقش بسرافتاد

ح: پیرانه سرم عشق جوانی بسرافتاد ...

ایضاً س:

سعدی نه حریف غم او بود ولیکن      بارستم دستان بزند هر که در افتاد

ح :

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات با درد کشان هر که در افتاد بر افتاد

☆ ☆ ☆

حافظ :

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه بان دارد بهار عارضش خطی بخون ارغوان دارد

و :

هر آنکو خاطر مجموع و یار نازنین دارد سعادت همدم او گشت و دولت همنشین دارد

سعدی :

غلام آن سبک روحم که بامن سرگران دارد جوایش تلخ پنداری شکر ز بر زبان دارد

تأثر حافظ از غزل سعدی در این دو غزل بخصوص در غزل اول قطعی

است ، قس :

س :

غلام آن سبک روحم که بامن سرگران دارد جوایش تلخ پنداری شکر ز بر زبان دارد

ح :

خدا را داد من بستان ازوای شحنة مجلس که می باد دیگری خورد دست و بامن سرگران دارد

( مقایسه شود بامصراع اول بیت بالا از سعدی )

ح :

چه غنر بخت خود گویم که آن عیار شهر آشوب بتلخی کشت حافظ را و شکر در دهان دارد

( مقایسه شود بامصراع دوم بیت بالا از سعدی )

ایضاً ، س :

کسیرا کاختیاری هست و محبوبی و مشروبی مراد از بخت و حظ از عمر و مقصود از جهان دارد

ح :

هر آنکو خاطر مجموع و بار نازنین دارد سعادت همدم او گشت و دولت همنشین دارد

ایضاً ، س :

نه مردی گر بشمشیر از جفای دوست بر گردی دهل را کاندرون بادست زانگشتی فغان دارد

ح :

حریم عشق را در که بسی بالاتر از عقلست کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد

ایضاً مضمون این بیت سعدی :

یکی سر بر کنار یار و خواب صبح مستولی  
چه غم دارد ز مسکینی که سر بر آستان دارد  
ظاهراً در انتخاب مضمون واحدی که در پنج بیت آخر غزل دوم حافظ بنظر میرسد مؤثر بوده است :

بخواری منگرای منعم ضعیفان و نهیفان را  
تا :  
که صدر مجلس عشرت گنای ره نشین دارد

و گر گویند نیخواهم چو حافظ عاشق مفلس  
بگو بیدش که سلطانی گدائی همنشین داود

☆☆☆

**حافظ :**

شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد  
بنده طلعت آن باش که آنی دارد

**سعدی :**

آن شکر خنده که پر نوش دهانی دارد  
نه دل من که دل خلق جهانی دارد  
احتمال تأثر حافظ از سعدی در این غزل زیاد است ، قس :

**س :**

ابرویش خم بکمان ماند و قدر است بتیر  
کس ندیدم که چنین تیرو کمانی دارد  
**ح :**

خم ابروی تو در صنعت تیر اندازی  
برده از دست هر آنکس که کمانی دارد  
ایضاً ، س :

ایکه گفتی مرواندر پی خونخوار خویش  
پایه جامع علوم با کسنی گوی که در دست عنانی دارد  
**ح :**

گوی خوبی که برداز تو که خورشید آنجا  
نه سوار پست که در دست عنانی دارد  
ایضاً ، س :

عشق داغیست که تامرگ نیاید نرود  
هر که بر چهره از این داغ نشانی دارد  
**ح :**

دلنشان شد سختم تا تو قبولش کردی (۱)  
آری آری سخن عشق نشانی دارد

۱- سخن دلنشان دو شعر حافظ ظاهراً ماخوذ است از این بیت سعدی :

ای بیک بی خجسته که داری نشان دوست  
با مامکو بجز سخن دلنشان دوست



مضمون این ابیات از غزل سعدی نیز در اشعار حافظ دیده میشود:

س :

بتماشای درخت چمنش حاجت نیست هر که در خانه چنوسروروانی دارد

ح :

یکی درخت گل اندر میان خانه‌ماست که سروهای چمن پیش قامتش بستند

ح :

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است شمشاد سایه پرور من از که کمتر است

ایضاً، س :

علت آنست که وقتی سخنی میگوید ورنه معلوم نبود که دهانی دارد

ح :

ایضاً، س :

حجت آنستکه وقتی کمری مینندد ورنه مفهوم نکستی که میانی دارد

ح :

حافظ :

سالها دفتر ما در گرو صهبایا بود رونق میکده از درس و دعای ما بود

و :

باد باد آنکه نهانت نظری با ما بود باد آنکه نهانت نظری با ما بود

سعدی :

نفسی وقت بهارم هوس صحرا برد با رفیقی دو که دایم نتوان تنها بود

تأثر خواجه از شیخ در این دوغزل حتمی است، قس :

س :

فتنه سامریش در نظر شور انگیز نفس عیسویش در لب شکر خابود

ح :

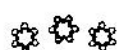
باد باد آنکه چو چشمت بمتابم می کشت معجز عیسویت در لب شکر خابود

## حافظ :

آن یار کز و خانه ما جای پری بود      سر تا قدمش چون پری از عیب پری بود

## سعدی :

یارب شب دوشین چه مبارک سحری بود      کورا بسر کشته هجران گذری بود  
 باوجود اشتراک وزن و ردیف و قافیه (بااین اختلاف که در غزل سعدی حرف  
 وصل یاء تنکیر است و در غزل حافظ جز یاء تنکیر) در غزل حافظ هیچگونه اثریکه  
 حاکی از توجه بغزل سعدی باشد بنظر نمیرسد.



## حافظ :

کنون که در چمن آمد گل از عدم بوجود      بنفشه در قدم او نهاد سر بسجود

## سعدی :

شرف نفس بچودست و کرامت بسجود      هر که این هر دو ندارد عدمش به زوجود  
 و:

مطرب مجلس بساز زمرمه عود      خادم ایوان بسوز مجمره عود  
 بااحتمال قوی حافظ در سرودن این غزل از دو غزل سعدی متأثر بوده است، قس:  
 س:

شرف نفس بچودست و کرامت بسجود      هر که این هر دو ندارد عدمش به زوجود  
 ح:

کنون که در چمن آمد گل از عدم بوجود      بنفشه در قدم او نهاد سر بسجود  
 ایضا، س:

ایکه در نعمت و نازی بجهان غره مباش      که محالست در این مرحله امکان خلود  
 ح:

جهان چو خلد برین شد بدور سوسن و گل      ولی چه سود که دیوی نه ممکن است خلود  
 ایضا، س:

و ایکه در شدت فقری و پریشانی حال      صبر کن کاین دوسه روزی بر آید معدود  
 ح:

بدور گل منشین بی شراب و شاهد و چنگ      که همچو روز بقا هفته بود معدود

ایضاً ، س :

این همان چشمه خورشید جهان افروز است

ح :

زدست شاهد نازک عذار عیسی دم

ایضاً ، س :

مطرب مجلس بساز زمزمه عود

ح :

بنوش جام صبوحی بناله دف و چنگ

ایضاً ، س :

قرعه همت بر آمد آیت رحمت

ح :

شد ازخروج ریاچین چو آسمان روشن

ایضاً ، س :

باغ مزین چو بار گاه سلیمان

ح :

چو گل سوار شود بر هوا سلیمان وار

مضمون کلی غزل دوم سعدی شباهت زیادی با غزل حافظ دارد و در هر دو غزل

از رسیدن فصل گل و لزوم اغتنام فرصت و تشویق بشادی و مستی سخن میرسد .

سعدی غزلی نیز بمطلع : *تال جامع علوم انسانی*

اگر خدای نباشد زبنده خشنود شفاعت همه پیغمبران ندارد سود

دارد ولی این غزل با وجود هم قافیه و هم وزن بودن با غزل حافظ هیچگونه شباهتی

از لحاظ موضوع و مضمون با آن غزل ندارد .

☆☆☆

حافظ :

از دیده خون دل همه بر روی ما رود

سعدی :

بسیار سالها بر خاک ما رود

بر روی ما ز دیده چگویم چهار رود

کاین آب چشمه آید و باد صبا رود



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی